

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی حکمت یا علت بودن، تعلیلات وارد در روایات

بیان نمودیم اگر روایات متحد باشند، اعم از اینکه بین تعابیر در روایات اضطراب باشد یا نه، بالاخره در میان این روایات سه روایت وجود دارد که با سایر روایات اتحادی ندارد و از آنها عمومیت را کاملاً استفاده می‌کنیم. از این سه روایت، استفاده می‌کنیم زن از مطلق عقار ارث نمی‌برد. اما به این مطلب رسیدیم که قد یقال تعلیلاتی که در این روایات وارد شده است، مناسب است با اینکه زن فقط از زمین خانه مسکونی ارث نمی‌برد و این تعلیلات با محرومیت از مطلق عقار سازگاری ندارد. مجموعاً در این روایات، روایاتی که علت را بیان کرده است، پنج روایت است: یکی حدیث سوّم است که بیّاع زطی از امام صادق (ع) نقل می‌کند: زن از زمین ارث نمی‌برد و علت آن را امام (ع) چنین بیان می‌کند: **لأنّ المرأة ليس لها نسب ترث به و إنّما هي دخيل عليهم إنّما صار هذا كذا لئلاّ تتزوّج المرأة فيجئ زوجها أو ولدها من قوم آخرين فيزاحم قوماً آخرين في عقارهم؛ دوّم:** حدیث 7 است که شبیه همین تعبیر در آن است؛ سوّم حدیث 14 است که مکاتبه محمد بن سنان از امام هشتم (ع) است و در آن آمده زن چون قابلیت تغییر و تبدیل دارد پس از چیزی که تغییر و تبدیل آن جایز است (منقولات)، ارث می‌برد. **لأنّ العقار لا يمكن تغييره و قلبه و المرأة قد يجوز أن ينقطع ما بينها و بينه من العصمة و يجوز تغييرها و تبدلها و ليس الولد و الوالد كذلك لأنّه لا يمكن التفصّي منهما و المرأة يمكن الاستبدال بها فما يجوز أن يجئ و يذهب كان ميراثه فيما يجوز تبديله و تغييره.**

در مورد این حدیث، نکته‌ای که وجود دارد این است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب استبصار این روایت را در ادامه حدیث 13 و به عنوان تتمه آن آورده است. در حدیث 13 آمده بود: **«النساء لا يرثن من الأرض و لا من العقار شيئاً إلاّ أن يكون أحدت بناء فيرثن ذلك البناء»**، در استبصار در ادامه‌اش آمده است: و کتب الرضا (عليه السلام) إلى محمد بن سنان تا آخر روایت، ولی مرحوم شیخ در کتاب تهذیب اینها را به عنوان دو روایت آورده است. مرحوم مجلسی در کتاب ملاذ الاخیار نیز اینها را به عنوان دو حدیث نقل کرده است. با اینکه‌اش آمده است: و کتب الرضا عليه السلام إلى محمد بن سنان تا آخر روایت، ولی مرحوم شیخ در کتاب تهذیب اینها را به عنوان دو روایت در کتاب استبصار بعد از تهذیب نوشته شده است، آیا اینها دو حدیث هستند یا اینکه یک حدیث است؟

ثمره این بحث نیز آن است که اگر گفته شد حدیث 14 ادامه و تتمه حدیث 13 است، آنجا شیخ طوسی از حسن بن محمد بن سماعة نقل می‌کند و نتیجه این می‌شود که در حدیث 14 ناقل شیخ طوسی نیست؛ بلکه ناقل حسن بن محمد بن سماعة است و او می‌گوید کتب الرضا (ع) إلى محمد بن سنان، اگر ما اینها را متصل به هم بدانیم نتیجه این می‌شود که آن کسی که این مکاتبه را برای ما نقل کرده است، حسن بن محمد بن سماعة است و شیخ طوسی نیز از او نقل می‌کند. اما اگر اینها جدای از یکدیگر باشد، همان‌طور که در وسائل الشیعة اینگونه است و در حدیث 14 آمده است: **«و باسناده عن محمد بن سنان»**، در این صورت این مشکل ایجاد می‌شود که شیخ طوسی در آخر کتاب تهذیب مشیخه خودش را نقل کرده است و در آن از هر کسی که

روایت نقل کرده است، طریق را ذکر کرده است؛ اما در آنجا اسمی از محمد بن سنان و طریق شیخ طوسی به محمد بن سنان وجود ندارد.

اما در مورد اینکه اینها دو حدیث هستند یا یک حدیث؟ ما ظنّ قوی داریم که اینها دو حدیث هستند؛ هرچند شیخ طوسی طریقهش به محمد بن سنان را نقل نکرده است. و شاید ناسخ کتاب آمده باشد روایتها را در کتاب استیصار به هم متصل کرده باشد؛ یعنی همانطور که احتمال می‌دهیم ناسخ - کسی که از روی نسخه اصلی مرحوم شیخ نوشته است - اینها را جدا کرده باشد، این احتمال هم وجود دارد که ناسخ آنها را به هم متصل کرده باشد، هر دو احتمال وجود دارد.

در حدیث 2 و 9 نیز علّت بیان شده است، در حدیث دوم آمده است: «قلت: كيف ترث من الفرع و لا ترث من الرباع شيئاً؟ فقال: ليس لها منه نسب ترث به و إنما هي دخیل عليهم» و در حدیث نهم آمده است: «إنما جعل للمرأة قيمة الخشب و الطوب لئلا يتزوجن فيدخل عليهم - یعنی: أهل المواريث - من يفسد مواريتهم». پس در پنج حدیث علّت ذکر شده است و در جلسه گذشته در جواب اشکالی بیان نمودیم از روایات دو علّت استفاده می‌شود؛ علّت اول این است که زن بعد از فوت شوهرش، شوهر می‌کرده است و ممکن بوده است آن شوهر را در خانه این میّت بیاورد و با ورثه دیگر مزاحمت بکند؛ و علّت دوم این است که زن با این میّت نسبی ندارد و بیان نمودیم که قانون ارث به حسب اولی بر روی نسب است و در جایی که نسب نیست، معنا ندارد ارث باشد. علّت سوم همان است که در مکاتبه بیان شده است: «و المرأة يمكن الاستبدال بها فما يجوز أن يجي و يذهب كان ميراثه فيما يجوز تبديله و تغييره». پس مجموعاً سه علّت در روایات برای عدم ارث بردن زن بیان شده است. سؤال این است که آیا باید بگوییم این علّت‌ها اقتضا می‌کند که زن فقط از زمین خانه مسکونی ارث نمی‌برد یا از مطلق عقار ارث نمی‌برد؟

اگر ما بودیم و فقط علّت اول - مسأله مزاحمت -، مجالی بود که بگوییم زن فقط از زمین خانه مسکونی ارث نبرد؛ اما دو علّت دیگر نیز ذکر شده است که عمومیت دارد؛ هم زمین خانه مسکونی را شامل می‌شود و هم غیر آن را شامل می‌شود. ثانیاً، از کجا معلوم که این تعابیر به عنوان علّت هستند؟ چه بسا این عبارات عنوان حکمت را داشته باشند. علّت قابل استناد هست وجوداً و عدماً، اما حکمت وجوداً قابل استناد است ولی عدماً قابل استناد نیست. ولی قبل از آنکه وارد فرق میان حکمت و علّت شویم، کسی نگوید بر حسب مکاتبه امام هشتم (ع) حضرت فرموده است: «علّة المرأة أنّها لا ترث من العقار...» یعنی تعبیر علّت در آن آمده است؛ چراکه در روایات فرقی بین علّت و حکمت نیست؛ این طور نیست که اگر گفته شود «و العلة» با اینکه گفته شود «و الحکمة» فرق دارد؛ این اصطلاح اصولی است. اصولیین به بعضی از تعلیلات هرچند که با لام تعلیل هم بیاید، حکمت گفته‌اند.

بررسی فرق‌های میان حکمت و علّت

اما فرق بین حکمت و علّت از نظر اصولی چیست؟ چند فرق را می‌توان بیان کرد؛ هرچند از مرحوم محقق نائینی مشهور است که فرموده‌اند: 30 سال است در مورد فرق بین حکمت و علّت فکر می‌کنم، اما به نتیجه‌ای نرسیده‌ام. انصافاً نیز این از مواردی است که مشکل است. با این حال، چند فرق را ما بیان می‌کنیم. فرق اول این است که در علّت، حکم وجوداً و عدماً دایر مدار علّت است؛ یعنی اگر علّت باشد حکم هست و اگر نباشد، حکم نیست. مثلاً در الخمر حرام لآنّه مسکر اگر کسی بگوید مسکر علّت است، معنایش این است که اگر مسکر باشد حرام است و اگر مسکر نباشد، حرام نیست. ولی در حکمت، از وجود آن، وجود لازم می‌آید، اما از عدمش، عدم لازم نمی‌آید؛ مثال معروفش این است که در آیه شریفه [\(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ\)](#)، نهی از فحشا و منکر حکمت در باب صلاة است؛ شارع به این عنایت داشته است، اما اگر در جایی نهی از فحشا و منکر نبود، نمی‌توان گفت نماز واجب نیست؛ از عدمش، عدم لازم نمی‌آید؛ یا در مورد روزه [\(كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ\)](#)، تقوا حکمت است. غالباً فوائد یک واجب به عنوان حکمت‌های آن لحاظ می‌شود. حال، اگر ما گفتیم در این بحث، مسأله مزاحمت و عدم مزاحمت حکمت است و نه علّت؛ معنایش این است که اینطور نیست اگر در جایی

مزامحت نبود، زن می‌تواند ارث ببرد. مثال معروف برای حکمت، باب عدّه طلاق است که یکی از حکمت‌های نگاه داشتن عدّه، عدم اختلاط انساب و اولاد است؛ بنابراین، اگر زنی باشد که شوهرش به خارج رفته است و پنج سال است که او را ندیده و بعد از این مدّت از همان خارج، شوهر او را طلاق دهد، باز هم باید عدّه نگاه دارد؛ برای اینکه خالی بودن رحم از ولد به عنوان حکمت است و نه علّت؛ اینطور نیست که بگوییم حال که یقین داریم رحم زن خالی است، پس عدّه ندارد؛ نه، باز هم باید عدّه نگاه دارد.

فرق دوّم این است که لازم نیست حکمت عنوان غالبی داشته باشد؛ اما علّت حتماً باید عنوان غالبی داشته باشد. در حکمت ممکن است، حکمتی نادر هم باشد؛ مثلاً ممکن است از 1000 طلاق که واقع می‌شود در یکی از آنها اختلاط میاه واقع شود، اما همین یکی، مورد نظر شارع است. ولی در باب علّت باید دائمی باشد و لااقل باید غالبی باشد؛ اگر شارع بخواهد چیزی را علّت قرار دهد به طوری که وجوداً و عدماً حکم دائر مدار آن باشد، باید در غالب مصادیق آن مورد وجود داشته باشد.

فرق سوّم این است که علّت غالباً واحد است؛ اما حکمت غالباً متعدّد است. مثلاً برای نماز چندین حکمت ذکر شده است؛ خداوند یک جا فرموده: (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي) یک جا فرموده: (إِنَّ الصَّلَاةَ مِعْرَاجَ الْمُؤْمِنِ) یک جا فرموده: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)، اینها عناوین متعدده است و می‌تواند به عنوان حکمت باشد؛ اما عنوان علت را ندارد؛ اگر کسی نماز خواند اما نماز او هیچ حالت معراجیت ایجاد نکرد، این تکلیف را انجام داده است؛ هیچ فقیهی نمی‌گوید این نمازی که برای تو معراجیت ایجاد نکرده است، باید قضا کنی و اعاده کنی.

اینها فرق‌هایی است که می‌توان برای علّت و حکمت بیان کرد. با توجّه به این مطالب، می‌توان گفت که عدم مزامحت حکمت است و در این صورت، کسی نباید اشکال کند که اگر زنی بعد از فوت شوهرش، شوهر نکرد و یا شوهر بکند، اما به خانه شوهر دوّم برود، می‌تواند از زمین ارث ببرد. خیر، وقتی حکمت شد، اینها را دیگر به عنوان نقض نباید مطرح کرد.

دقّت کنید، در باب زنا، در روایات چند دلیل به عنوان حرمت زنا ذکر شده است، یکی از آنها مسأله اختلاط انساب است؛ اگر زنا جایز بود، پدر اکثر مردم معلوم نبود؛ حال، فرض کنید این عنوان نادر هم باشد، یعنی از 1000 زنا یک مورد اختلاط به وجود بیاید، باز هم شارع به این یک مورد توجّه و عنایت دارد. در حکمت لازم نیست که در غالب موارد باشد. بنابراین، اگر این مسأله مزامحت در هر 1000 زن، در یکی هم به وجود بیاید، شارع به همین توجّه کرده است و تا این اندازه مهمّ است.

بسیاری از بزرگان مثل مرحوم آقای بروجردی در کتاب تقریرات ثلاثه همین نظر را دارند؛ خود مرحوم شهید ثانی در صفحه 482 از جلد 1 کتاب رسائل می‌فرماید: «المطلب الخامس فی بیان الحکمة فی هذا الحرمان». با این بیان، اشکالی را که مرحوم محقّق اردبیلی (مقدّس اردبیلی) در صفحه‌ی 450 یا 451 از جلد 11 مجمع الفائدة و البرهان ذکر کرده است، جواب داده می‌شود. ایشان می‌گوید: «و أنت تعلم أنّ هذه الحکمة إنّما تقتضی الحرمان من عین تلك الامور لا قيمتها» می‌گوید: اگر بخواهیم به این حکمت استناد کنیم، حکمت اقتضا می‌کند که زن از عین خانه مسکونی محروم باشد، چرا شارع او را از قیمت محروم کرده است؟ جواب این است که حکمت قابل استدلال و قابل نقض نیست؛ همین که قابلیت مزامحت در اینجا وجود دارد، کافی است. زن می‌تواند بگوید تا قیمت ندهید من از این خانه نمی‌روم؛ یا بگوید تا قیمت ندهید شما نمی‌توانید در این خانه تصرف کنید؛ در این صورت باز مزامحت محقّق می‌شود.

بررسی معمم بودن حکمت

نکته‌ی دیگر آن است که ما با مشهور در یک نقطه اختلاف داریم؛ مشهور می‌گویند: **العلّة تعمّم ولكن الحکمة لا تعمّم**؛ اگر شارع گفت: **الخمير حرام لأنّه مسکر** و ما گفتیم مسکریّت علّت است، نتیجه این می‌شود که هر چیزی که مسکر است حرام است؛ اما

مشهور می‌گویند **الحکمة لا تعمم**. به نظر ما درست است که حکمت قابل نقض نیست، اما چرا عمومیت نداشته باشد؟ اگر شارع به عنوان حکمت توجه کرد، معمّم خواهد بود و ما در کتاب التلقیح الصناعی به صورت مفصّل در این مورد بحث کرده‌ایم.

فقط در اینجا اشاره می‌کنم به این مطلب که در روایات زنا، یکی از حکمت‌های حرمت زنا، اختلاط انساب بیان شده است؛ این حکمت در پدیده‌ای که در این عصر به نام شبیه‌سازی به وجود آمده است نیز وجود دارد. فقهای شیعه می‌گویند: شبیه‌سازی به حسب عنوان اولی جایز است، اما به حسب عناوین ثانویه جایز نیست؛ به این صورت که همان اختلاط انساب در شبیه‌سازی هم وجود دارد. در شبیه‌سازی می‌آیند سلولی را از لاله گوش یا دور ناف در می‌آورند بعد عملیاتی روی آن انجام می‌دهند، سپس آن را در رحم زنی قرار می‌دهند - حتی مادر، خواهر و دختر خود آن شخص باشد - بعد شخصی شبیه همان کسی که سلول را از آن گرفته‌اند متولد می‌شود؛ مثلاً اگر می‌شد که این سلول را از بوعلی سینا بگیرند می‌شد 100 بوعلی ساخت. مسأله اختلاط انساب در اینجا هم می‌آید؛ پدر و مادر کسی که متولد می‌شود، کیست؟ در اینجا درست است زنا واقع نشده است، اما اختلاط انساب هست.

پس، اختلاط انساب که یکی از حکمت‌های حرمت زنا است، در شبیه سازی هم مطرح می‌شود؛ پس، حکمت معمّم هست؛ اما قابل نقض است. پس، نتیجه این شد که عناوین و عبارات وارده در روایات به عنوان حکمت هستند و نه علّت. بنابراین، جایی برای اشکالات وارد در برخی از کلمات نیست.

و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين